

جریان بازنگری در روند صلح خاورمیانه و آینده منطقه

در این میزگرد آخرین تحولات در روند صلح خاورمیانه، بویژه مشکلاتی که در راه پیشرفت این روند در پرتو ثبات موضع سوریه، ادامه مقاومت اسلامی و بروز اختلافات در روابط مصر با آمریکا و اسرائیل پدید آمده مورد بحث قرار گرفته و در همین چارچوب، موضع جمهوری اسلامی ایران، وضعیت اسلام گرایان و آینده منطقه بررسی شده است. شرکت کنندگان در این میزگرد عبارت اند از:

— میشل نوفل، عضو هیئت مشاوران علمی فصلنامه خاورمیانه و سردبیر ماهنامه

سیاسی - علمی «شؤون الاوسط»؛

— دکتر طلال عترسی، استاد دانشگاه لبنان و رئیس مرکز مطالعات و تحقیقات

استراتژیک، بیروت؛

— دکتر محمد نورالدین، استاد دانشگاه لبنان و عضو هیئت مشاوران علمی فصلنامه

خاورمیانه؛

— دکتر جرج دیب، استاد حقوق بین الملل در دانشگاه لبنان؛

— محمد علی مهتدی، مدیر مسئول فصلنامه خاورمیانه، که تهیه برگه کار، اجرا

و تدوین مطالب میزگرد را نیز عهده دار بوده است.

بازنگری در روند صلح در خاورمیانه

محمد علی مهتدی

اوایل پاییز گذشته، پس از موافقت نامه غزه - اریحا بین اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین و در پی امضای موافقت نامه صلح بین اسرائیل و اردن، نظر غالب در محافل سیاسی عرب این بود که روند صلح در خاورمیانه با سرعت هرچه تمام تر مراحل ترسیم شده را پشت سر می گذارد و دیر یا زود سوریه و لبنان نیز به این روند می پیوندند و آنگاه ساختمان خاورمیانه جدید، همان گونه که برنارد لوئیس و شیمون پرز مؤدّه آن را داده اند، آغاز خواهد شد. از آنجا که اغلب محافل دانشگاهی و روشنفکری در جهان عرب، اعم از اسلام گرایان یا ملی گرایان و نحله های دیگر، مخالف طرح صلح و خاورمیانه جدید هستند، نویسندگان با قطع امید از احتمال توقف روند صلح بین اسرائیل و حکومت های عرب، به بحث درباره چگونگی مقابله با «عادی سازی» روابط بین اسرائیل و ملل عرب پرداختند.

سرعت تحولات و رسوخ این اعتقاد که «۹۰ درصد برگهای برنده در خارج از منطقه و در دست قدرتهای بزرگ است»، از جمله عواملی بود که به گسترش ناامیدی دامن می زد. در واقع، با تشکیل اجلاس کمیته بهره برداری از منابع آب در مسقط (عمان)، با شرکت یک هیئت چهل نفری از اسرائیل، تشکیل اجلاس کمیته کنترل تسلیحات در دوحه (قطر)، تشکیل اجلاس بزرگ اقتصادی در دارالبیضاء (مغرب)، با حضور بیش از ۱۰۰ نفر از مسئولان، بازرگانان و کارشناسان اسرائیلی، سفر اسحاق رابین به مسقط و سخن از پایان تحریم اقتصادی اسرائیل، دیگر تردیدی وجود نداشت که خاورمیانه جدید در راه است و «قطار صلح بی توقف به راه خود ادامه می دهد و هرکس از سوار شدن خودداری کند، قطار را از دست می دهد و تنها می ماند.»

با این حال، در طول زمستان تحولاتی پدید آمد که این روند را زیر سؤال برد. در نتیجه، آن روند صلح به حال تعلیق درآمد و قطاری که قرار نبود در جایی توقف کند، عملاً دچار مشکل شده است. در اینجا، این تحولات را در سه عرصه فلسطینی، سوری و مصری بررسی می کنیم.

۱. در عرصه فلسطینی: امیدهایی که یاسر عرفات و طرفدارانش به اجرای موافقت نامه غزه - اریحا بسته بودند، خیلی زود به یأس مبدل شد. کمکهای فراوانی که وعده اعطای آن از سوی کشورهای غربی به یاسر عرفات داده شده بود، هرگز عملی نشد. عرفات نه تنها نتوانست تشکیلات اداری مورد نیاز در بخشهای تحت کنترل خود را ایجاد کند،

بلکه حتی در پرداخت حقوق افراد پلیس خود نیز با دشواری‌هایی روبه‌رو شد. در عین حال، اسرائیلی‌ها به هیچ‌یک از تعهدات خویش در مورد تجدید آرایش نیروها در ساحل غربی برای هموار کردن راه جهت برگزاری انتخابات عمل نکردند. آنها نه فقط شهرک‌سازی در اراضی اشغالی را متوقف نکردند، بلکه به گسترش شهرک‌های موجود دست زدند.

از سوی دیگر، جناح‌های اسلام‌گرای فلسطینی، اعم از حرکت مقاومت اسلامی (حماس) و جنبش جهاد اسلامی فلسطین، عملیات خود علیه اسرائیل را تشدید کردند. در نتیجه، گذرگاه آریئز (بین غزه و فلسطین) بسته شد و بیش از ۵۰۰۰ کارگر فلسطینی که هر روز از نوار غزه به فلسطین اشغالی می‌رفتند، بیکار شدند. کشته‌شدن عملیات نظامی به سرزمین‌های اشغالی سال ۱۹۴۸، بویژه عملیات جنبش جهاد اسلامی در ناتانیا، باعث شد که اسرائیلی‌ها محدودیت‌های شدیدتری را برای رفت و آمد فلسطینی‌ها در اراضی اشغالی وضع کنند. این مغایر با روح توافق ساف - اسرائیل بود که نوید همکاری اقتصادی و زندگی بهتر برای فلسطینی‌ها را می‌داد. اسرائیل به جای کمک به دستگاه خودگردان فلسطینی و اجرای مفاد موافقت‌نامه اسلو، یاسر عرفات را بیش از پیش زیر فشار قرار داد تا به رویارویی با اسلام‌گرایان برخیزد. این به مفهوم سست کردن هرچه بیشتر پایه‌های مشروعیت شکننده‌ای بود که یاسر عرفات برای تثبیت آن تلاش می‌کرد.

در پرتو این تحولات در صحنه فلسطین دو نتیجه‌گیری مهم در اذهان عمومی فلسطینی‌ها شکل گرفت: نخست آنکه اسرائیل قصد اجرای موافقت‌نامه اسلو و انجام تعهدهای لازم را نداشته و ندارد، بلکه از این موافقت‌نامه تنها به عنوان «اسب تروا» برای ورود به جهان عرب و ایجاد رابطه با دیگر کشورهای عربی، بویژه اردن و کشورهای عرب در خلیج فارس، استفاده کرده است. دوم آنکه عملیات اسلام‌گرایان فلسطینی حتی بیش از آنچه خود انتظار داشته‌اند، می‌تواند در صحنه کشمکش مؤثر باشد و معادلات آن را درهم ریزد.

۲. **دوره صحنه سوریه:** با فروپاشی اتحاد شوروی و جنگ نفت در خلیج فارس و در نتیجه از هم گسیختگی کامل «همبستگی کشورهای عربی»، سوریه که تکیه گاه‌های مهم خود را از دست داده بود، ظاهراً چاره‌ای جز تن دادن به صلح نابرابر و تحمیلی را نداشت. بویژه که فلسطینی‌ها و اردنی‌ها، برخلاف تعهدی که مبنی بر خودداری از تک‌روی داده بودند، هر یک جداگانه با اسرائیل صلح کرده بودند. اما حافظ اسد با حکمت و درایتی کم‌نظیر به عنوان یک مذاکره‌کننده ماهر و قدرتمند توانست در مقابل فشار آمریکا و اسرائیل مقاومت کند و از پذیرش شرایط تحمیلی سر باز زند. او با اعلام اینکه سوریه صلح را به عنوان یک

استراتژی پذیرفته است، با تکیه بر فرمول پیشنهادی آمریکا، یعنی «صلح در مقابل زمین»، و با تأکید بر لزوم «عادلانه و همه جانبه» بودن صلح، در حالی که هرگز مذاکرات را قطع نکرد، حاضر نشد کوچکترین امتیازی به اسرائیل دهد. براین اساس، در حالی که اسرائیل با استفاده از همه عوامل فشار خواستار برقراری روابط عادی در همه زمینه ها با سوریه قبل از عقب نشینی از بخشهایی از جولان، یا حداقل تلفیقی از عقب نشینی تدریجی همزمان با عادی کردن روابط بود، سوریه بر لزوم اجرای قطعنامه های ۲۴۲، ۳۳۸ و ۴۲۵ شورای امنیت و عقب نشینی کامل اسرائیل از جولان و جنوب لبنان قبل از هرگونه بحثی در خصوص عادی سازی روابط تأکید ورزید. مطلبی که اسرائیل به دلایل داخلی قادر به پذیرش آن نبود و مذاکره کنندگان سوری نیز بخوبی از این موضوع آگاهی داشتند.

در این مسیر، سوریه از برگهای لبنان و مقاومت، چه مقاومت در جنوب لبنان و چه داخل فلسطین، بخوبی بهره گرفت. نتیجه این بود که هرچند حافظ اسد توانست بیل کلینتون، رئیس جمهوری آمریکا، رانه فقط تا ژنو، بلکه تا دمشق بکشانند، اما نام سوریه همچنان در فهرست «کشورهای حامی تروریسم» باقی ماند. در حالی که ولید المعلم، سفیر سوریه در واشنگتن و ژنرال حکمت الشهابی، رئیس ستاد ارتش سوریه، همچنان به مذاکرات در واشنگتن ادامه می دادند، آشکار شده بود که رفع بن بست موجود در مذاکرات بسادگی در کوتاه مدت میسر نیست.

۳. **فهرصه مصر:** مصر به عنوان بزرگترین کشور عرب که خود پیشتاز مذاکرات صلح در کمپ دیوید بود و در سالهای اخیر نقش مهمی را در نزدیک کردن دیدگاههای اسرائیل و کشورهای عربی ایفا می کرد، در اثر یک رشته تحولات که به شرح آن می پردازیم به بازنگری این روند پرداخت و مواضع جدیدی را اتخاذ کرد که باعث بروز بحران در روابطش با آمریکا و اسرائیل شد.

درواقع، با پیشرفت مذاکرات صلح در محورهای مختلف، مصر ناگهان دریافت که نقش منطقه ای خود را از دست داده است و بازیگران اصلی دیگر نیازی به مصر ندارند. از یکسو، مسئله فلسطین دیگر وابسته به اسرائیل بود و جایی برای دخالت مصر و بهره گیری از آن باقی نمانده بود. از سوی دیگر، کشورهای عربی، بویژه امیرنشینهای خلیج فارس، به شکلی که مطبوعات مصر آن را «هروله» (نوعی دویدن توأم با اشتیاق) خواندند، بدون مشورت با مصر، به سوی اسرائیل شتافتند و در دیدارهای مختلف سیاسی و اقتصادی با اسرائیلی ها شرکت کردند. بدتر از همه، در طرح «خاورمیانه جدید» که برای کشورهای

مشرق جهان عرب تنظیم گردیده، جایی برای مصر در نظر گرفته نشده است. در گروه بندی مغرب جهان عرب (شمال آفریقا) نیز نقش رهبری به مغرب (مراکش) واگذار شده است. در واقع، مصر در هیچیک از طرحهای عظیم اقتصادی سهمی ندارد. مجموعه این تحولات، دولت مصر را به بازنگری سیاستهایش و اتخاذ یک رشته مواضع و اقدامات جدید به شرح زیر واداشت:

— انتقاد از «هزوله» اعراب به سوی اسرائیل و تأکید بر این مطلب که رفع تحریم اقتصادی اسرائیل و شتابزدگی در برقراری روابط سیاسی و اقتصادی بین کشورهای عرب خلیج فارس و اسرائیل باعث ضعف کلی اعراب در روند صلح که هنوز تکمیل نشده است، خواهد گردید؟.

— جانبداری از موضع سوریه مبنی بر لزوم همه جانبه و عادلانه بودن صلح؟

— واداشتن اتحادیه عرب به صدور بیانیه هایی در همین راستا؟

— کوشش هیئت مصری در کنفرانس اقتصادی دارالبیضاء در جهت تخریب طرحهای اقتصادی اسرائیل با دیگر کشورهای عربی؟

— تأکید و پافشاری هرچه بیشتر بر لزوم عقبسب نشینی اسرائیل از بخش شرقی بیت المقدس؟

— انتقاد از اقدامات اسرائیل در اراضی اشغالی ساحل غربی رود اردن؟

— تأکید بر لزوم خلع سلاح اتمی اسرائیل و پافشاری بر عدم امضای پیمان منع گسترش سلاحهای هسته ای در خاورمیانه، مگر آنکه اسرائیل نیز این پیمان را امضا کند؟

— ارائه نشانه هایی از سوی دولت مصر در جهت بهبود روابط خود با جمهوری اسلامی ایران؟

— بررسی شیوه هایی جهت گسترش آشتی در جهان عرب و رفع اختلافات بین کشورهای عربی.

این اقدامات، همان طور که اشاره کردیم، باعث بحرانی شدن روابط مصر با اسرائیل و آمریکا شد. مطبوعات عبری، مصر را به کارشکنی در روند صلح متهم کردند. محافل آمریکایی نیز ضمن ابراز ناخشنودی از مواضع مصر، حتی از قطع کمکهای مالی آمریکا به مصر سخن به میان آوردند. در مقابل، مطبوعات قاهره ضمن ستایش از سیاست دولت مصر، به انتقاد از اسرائیل و آمریکا پرداختند و کار به جایی رسید که دکتر أسامه البزاز، رئیس دفتر حسنی مبارک، در مناسبتی اعلام کرد:

«ما یک ایالت وابسته به آمریکا نیستیم. ما از هیچ دولتی دستور نمی گیریم، بلکه

تصمیمات خود را مستقلاً و آزادانه اتخاذ می کنیم.»

اما، اوج این اقدامات، تشکیل کنفرانس کوچک سران عرب در ۲۹ دسامبر گذشته در اسکندریه با شرکت حافظ اسد، ملک فهد و حسنی مبارک بود که در آن موقعیت، همه را غافلگیر کرد. این گردهمایی نه فقط به تقویت مواضع هر یک از شرکت کنندگان انجامید، بلکه باعث شد روزنه‌ی امیدی در جهت احیای همبستگی از دست رفته در جهان عرب گشوده شود. «هروله» اعراب به سوی اسرائیل عملاً متوقف شد و روند صلح تا حد زیادی به حال تعلیق درآمد، بطوری که سفر وارن کریستوفر، وزیر امور خارجه آمریکا، به منطقه نیز نتوانست راه به جایی برد.

در پرتو این تحولات، پرسشهای مهمی در خصوص آینده روند صلح و ابعاد سیاست بازنگری کشورهای عربی مطرح است. آیا واقعاً می توان کنفرانس اسکندریه را همچون نقطه عطفی در راه بازگشت از وضعیت فروپاشی و انحطاط حاکم بر جهان عرب تلقی کرد؟ دولت مصر تا چه حد در این بازنگری جدی است؟ جمهوری اسلامی ایران، در این میان، چه نقشی را می تواند ایفا کند؟ نقش اسلام گرایان و آینده جنبشهای اسلامی در جهان عرب چیست؟ و...

این شرح وضعیت و مجموعه پرسشهای مطرح شده را به صورت یک «برگه کار» پیش روی تعدادی از پژوهشگران و استادان عرب قرار می دهیم تا ضمن تحلیل وضعیت به سؤالیهای مطرح شده پاسخ گویند.

کنفرانس اسکندریه

میشل نوفل: به اعتقاد من کنفرانس کوچک سران عرب در اسکندریه را با توجه به مضمون آن می توان پاسخی به کنفرانس اقتصادی دارالبیضاء که نمایانگر پیشی گرفتن اعراب از یکدیگر برای نزدیکی با اسرائیل بود، دانست. از آنجا که اسرائیل پیوسته از استراتژی تجزیه جهان عرب و ایجاد تفرقه بین کشورهای عربی پیروی می کند، می توان کنفرانس اسکندریه را گام مهمی در جهت مهار این استراتژی تلقی کرد.

بنابراین، دیدار سران مصر، سوریه و عربستان سعودی در اسکندریه نه فقط نمایانگر بروز تحولی عمیق و ریشه دار در منطقه است، بلکه چشم انداز مهمی است که در تصویر آینده خاورمیانه در «روند صلح» باید آن را منظور کرد.

مسئله عجیب آنکه در روند این صلح، کشورهای بزرگ عربی و همچنین جمهوری اسلامی ایران، به حساب نیامده اند. در حالی که می دانیم هیچ حل و فصل منطقه ای عادلانه و همه جانبه امکان ندارد بر یک چنین معادله ای که فاقد کمترین عوامل توازن است، بنا شود. اگر دیدار سران مثلث قدرت در جهان عرب نگرانی ها و واکنشهای منفی را در اسرائیل و آمریکا برانگیخته، به این دلیل است که این اقدام، قبل از هر چیز، راه نفوذ اسرائیل در کشورهای عربی خلیج فارس را بسته است. بعلاوه، روح جدیدی در کالبد همبستگی عربی دمیده و یکی از مکانیسمهای اقدام مشترک اعراب را به تحرك واداشته است. این در حالی است که آمریکایی ها و اسرائیلی ها تصور می کردند نظام «خاورمیانه جدید» با محوریت اسرائیل بدون هیچ مشکلی آماده پیاده شدن است.

آنچه برای ما در این بحث اهمیت دارد، درك ابعاد هماهنگی بین مصر و سوریه در این برهه سخت از تاریخ منطقه است. لازم است که زمینه ها و انگیزه های موجود در ورای مواضع مصر و سوریه را به طور دقیق دریابیم. البته، انگیزه های سوریه نیازی به شرح و بسط ندارد، هر چند بعضی از ناظران در خارج، قادر به درك ابعاد پیچیده آن نیستند. رهبری سوریه بارها اعلام کرده است که صلح برای سوریه یک انتخاب استراتژیک در دوران تحولات بزرگ ژئوپلیتیک در سطح جهانی است. در عین حال، سوریه این واقعیت را نیز در نظر دارد که اسرائیل نمی تواند به تبعات و نتایج منطقی چنین انتخابی تن دهد؛ زیرا پذیرش این تبعات باعث می شود که اسرائیل به وضعیت یک کشور معمولی در منطقه درآید و مدتی بعد در بافت کلی تمدن منطقه مستحیل شود. اما اگر اسرائیل بخواهد همچنان به صورت یک دولت بیگانه در منطقه بماند و به رفتار تجاوز گرانه و سلطه جویی نظامی خود ادامه دهد، دیر یا زود دچار تزلزل خواهد شد و همانند قدرتهای صلیبی در قرون وسطی به سوی سقوط و نابودی خواهد رفت. سوریه با این تحلیل وارد روند صلح شده است. شک نیست که حافظ اسد، رئیس جمهور سوریه، دارای یک دیدگاه تاریخی بوده و مذاکره کننده ای نیرومند و با تجربه است. او در مقابله با چالش جدید و گسترش کمشکش به صحنه مذاکرات، مسئله تغییر وضعیت اسفبار جهان عرب و بالا گرفتن بحران سیاسی در جامعه اسرائیل را مدنظر قرار داده است.

بنابراین، به بررسی موضع مصر می پردازیم که تا حدودی آمیخته با ابهام است و نیاز به روشننگری دارد. البته، ما به اشتباه عادت کرده ایم که همیشه در محاسبات خود، قاهره را از قلم بیندازیم. این عادت برخاسته از یک رشته احساسات است که از صلح بین مصر و

اسرائیل و نتایج اسف بار آن - که به خروج بزرگترین کشور عربی از صحنهٔ رویارویی با دولت عبری انجامید - ناشی شده است.

اما، به دور از این احساسات، می بینیم در حالی که دستگاه دیپلماسی مصر نقش مهمی را در حصول تفاهم بین اسرائیلی ها و فلسطینی ها ایفا کرد، ولی بلافاصله پس از اعلام موافقت نامهٔ اسلو و امضای قرارداد غزه - اریحا بین اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین، صدای اعتراض مصر بلند شد. نسبت به توطئه هایی که برضد کشورش و منطقه طرح ریزی شده است، هشدار داده و ابراز نگرانی کرد.

پیگیری و بررسی دقیق مطالب دستگاههای تبلیغاتی و مطبوعاتی مصر نشان می دهد که همزمان با بالا گرفتن نغمهٔ مخالفت با اسرائیل و هشدار نسبت به خطرات آن، آشکارا از مواضع دولتهای عربی که در پی برقرار کردن رابطه با اسرائیل و امضای قرارداد با آن هستند، انتقاد می شود. در عین حال، از میزان حملهٔ تبلیغاتی به سودان و ایران تا حد قابل توجهی کاسته شده است. همچنین گسترش جبههٔ نویسندگان و اندیشمندان مصری که پیوسته به اسرائیل حمله می کنند و نسبت به عواقب ایجاد بازار مشترک خاورمیانه هشدار می دهند، و نیز پیوستن تعدادی از نویسندگان دولتی به این جبهه، ثابت می نماید در قاهره یک تصمیم اعلام نشده مبنی بر حمله به اسرائیل و تجدید نظر در روند صلح وجود دارد.

برخی از منابع آگاه مصری که با آنها دیدار داشته ام، معتقدند که پس از صلح ساف - اسرائیل و اردن - اسرائیل، مصر با این چالش روبه روست که به علت روابط سردی که با اسرائیل دارد، در جهان عرب منزوی شود. این منابع معتقدند که مصر برای خروج از این وضعیت راههای مختلفی در پیش روی دارد (مانند رها کردن سیاست عدم عادی سازی روابط با اسرائیل یا گرایش به درون خود و برنامه ریزی برای بازیافتن وحدت و همبستگی عربی). اما، به هر حال، آنچه مسلم است اینکه تصمیم مصر، چه در خصوص با اسرائیل و چه در مورد کشورهای عربی، و نیز موضع این کشور نسبت به بازار مشترک خاورمیانه، هرچه باشد، مسئلهٔ حاکمیت مصر در میان است. در مورد بازار مشترک، رهبری مصر معتقد است که طرح این بازار که از خارج وارد شده و طرحهای آمریکا و اروپا به آن شکل می دهد، خطری برای نقش مصر محسوب می شود و مصر را درون مرزهایش محصور می دارد. دیگر کشورهای عربی را، نیز تک تک، پس از جداشدن از دایرهٔ جهان عرب، در یک چارچوب مبهم خاورمیانه ای وارد می کند.

به عقیده من بهترین راه در پیش روی رهبری مصر برای مقابله با این چالش، تحکیم

روابط با کشورهای عربی است، هر چند این امر به بحرانی شدن روابط مصر با آمریکا می انجامد؛ زیرا بعید است واشنگتن بپذیرد که در روند کنونی صلح خاورمیانه نقش فزاینده ای به مصر داده شود. حتی در مورد نقشی که مصر در زمینه توافق ساف-اسرائیل بازی کرد، باید گفت که اگر نیاز هر دو طرف مصری و فلسطینی به یکدیگر در برابر سرسختی اسرائیل وجود نداشت، هیچ امکانی به دیپلماسی مصر برای تحرك در چارچوب حل و فصل مسائل خاورمیانه داده نمی شد.

از سوی دیگر، موضع رسمی مصر نسبت به طرح بازار مشترك خاورمیانه حاوی شرایطی می باشد که عبارت است از: حل و فصل عادلانه با سوریه و لبنان و ایجاد یک بازار مشترك عربی قبل از ورود به بازار مشترك خاورمیانه ای. حتی بعضی از مسئولان مصری در اظهار نظرهای رسمی خود از اهمیت بازار مشترك خاورمیانه کاسته و آن را تنها پوششی برای هدفهای سلطه جویانه اسرائیل دانسته اند. بدین ترتیب، می بینیم که در آستانه برگزاری کنفرانس اسکندریه، آنچه بیش از هر چیز دیگر فکر رهبری مصر را به خود مشغول داشته، مسئله نقش فزاینده اسرائیل در عرصه ای است که مصر آن را متعلق به خود می داند و از آن بیم دارد که وزن تاریخی و واقعی خویش را از دست بدهد و در مرزهای سیاسی اش محصور شود.

محمدعلی مهتدی: شما از گرایش به درون به عنوان یکی از انتخابهای مصر یاد کردید که این به مفهوم چشم پوشی از نقش منطقه ای مصر است. تصور نمی کنم که حتی در صورت گزینش این راه بازهم مصر را راحت بگذارند؛ چرا که شرکتهای آمریکایی و اسرائیلی برای بازار داخلی مصر، پس از استقرار صلح در خاورمیانه، حساب خاصی باز کرده اند و به همین دلیل، مدتهاست که مصر زیر فشار قرار دارد تا روند خصوصی سازی و فروش بخش دولتی را تسریع کند. بنابراین، مسئله تنها مربوط به بازار مشترك خاورمیانه ای نیست، بلکه اصلاحات اقتصادی در داخل مصر و تردید یا کندی اقدامات دولت در این جهت خود یکی از موارد اختلاف بین دولت مصر و آمریکا است. دولت مصر کوشیده است طی پیشنهادی به صندوق بین المللی پول راه میانه ای را انتخاب کند، به طوری که ظرف یک سال و نیم آینده ارزش پول خود را بتدریج کاهش دهد و تا پایان ۱۹۹۶ کار بخش عمومی را یکسره کند. در حالی که محافل آمریکایی زمان بندی های طولانی مصر را نمی پذیرند و فشار می آورند که روند خصوصی سازی و فروش بخش عمومی حداکثر تا پایان سال جاری (۱۹۹۵)

به انتها رسد. ظاهراً هدف از فشارهای آمریکا این است که هرچه زودتر راه برای گشایش اعتبارهای لازم، بدون برخورد با موانع دولتی، برای شرکتهای آمریکایی باز شود. در حالی که پذیرش این امر دولت مصر را با مشکلات داخلی و اجتماعی روبه روی می کند. بدتر از همه اینکه، به قرار اطلاع، آمریکا به دولت مصر یادآور شده است که برای اجرای سریع برنامه های خصوصی سازی در آینده نزدیک، این امر باید به کارشناسان درجه یک که از کارایی خوبی در زمینه های فنی و حرفه ای برخوردارند، سپرده شود. از دیدگاه مصری ها، این امر بدان معناست که تحقیقات و مراحل ارزشیابی فروش شرکتهای بخش دولتی را باید شرکتهای آمریکایی عهده دار شوند و تن دادن به این امر، یعنی تسلط مستقیم شرکتهای بزرگ آمریکایی بر اقتصاد مصر که این خود یک فاجعه است. بنابراین، مصر چاره ای ندارد جز اینکه به احیای همبستگی با کشورهای عرب و بهبود روابط با ایران روی آورد و روند بازننگری در طرح صلح و خاورمیانه جدید را گسترش دهد. علاوه بر موضوع کاهش انتقاد از جمهوری اسلامی ایران در طبعیات مصر که شما، آقای نوفل، اشاره کردید، علائم دیگری نیز هست که نشان می دهد مصر برای بهبود روابطش با ایران اهمیت ویژه ای قائل است. در این باره - آقای نوفل - نظر شما چیست؟ شما به عنوان کسی که تحولات انقلاب اسلامی ایران را از آغاز تاکنون پیگیری کرده اید، موضع ایران را چگونه ارزیابی می کنید؟

نظری به موضع جمهوری اسلامی ایران

میشل نوفل: انتخاب گرایش بازگشت به درون یک انتخاب نظری است که من به استناد منابع آگاه مصری، صرفاً به عنوان یک انتخاب از جمله انتخابهای موجود در برابر دولت مصر برشمردم. اما با شما هم عقیده ام که بهترین انتخاب همان احیای همبستگی عربی و بهبود روابط با کشورهای بزرگ عرب و ایران است. به همین دلیل، معتقدم که گرایش به مصالحه و آشتی در جهان عرب که همزمان با کنفرانس اسکندریه در مصر بروز کرد، یک گرایش صحیح منطقه ای محسوب می شود که سزاوار است مورد تأیید و پشتیبانی دولت اسلامی ایران قرار گیرد. من بین این گرایش و گرایشی که نخبگان حاکم بر مصر در جهت لزوم دستیابی به چارچوبی برای گفت و شنود با ایران در خصوص مسائل خلیج فارس و خاورمیانه نشان داده اند، مغایرتی نمی بینم. برعکس، این دو گرایش می توانند بر یکدیگر تأثیر مثبت گذارند؛ زیرا کاسته شدن از فشار اختلافات موجود بین کشورهای عربی باعث کاهش تبعیت

این کشورها از سیاستهای آمریکایی می‌شود. در نتیجه، آمریکا امکان بازی سیاسی و بهره‌برداری از اختلافات بین ایران و کشورهای عربی را تا حد زیادی از دست می‌دهد.

از این گذشته، وقت آن رسیده است که دیپلماسی ایران از یک دیدگاه همه‌جانبه و دورنگر نسبت به منطقه عربی برخوردار شود و معادله‌ای را برای واحدهای بزرگ ژئوپلیتیک آن در نظر بگیرد تا این دیپلماسی اسیر منافع زودگذر و موضعگیری‌های روزمره نماند. ایران یک قدرت مؤثر و فعال منطقه‌ای است که آینده خوبی را در این منطقه دارا می‌باشد و شایستگی آن را دارد که برای خود یک استراتژی منطقه‌ای با سطوح و ابعاد متعدد داشته باشد.

این مطلب را نیز می‌خواهم یاد آور شوم که با توجه به تحولات جهانی و منطقه‌ای پس از فروپاشی شوروی و جنگ دوم خلیج فارس و پایان دوران نظام دو قطبی در جهان، اینک احتمال «درحاشیه قرار دادن» نقش اعراب و ایرانیان وجود دارد، بویژه که قدرتهای مؤثر غربی به شریکان جدیدی در اتحادیه کشورهای مستقل مشترک المنافع و اروپای شرقی روی آورده‌اند. طبیعی است که این تحولات باعث واکنشهای مختلف منطقه‌ای از نظر پذیرش یا امکانات همراهی با آن می‌شود؛ و چه بسا که کشورهای بزرگ عربی و ایران خود را در برابر چالشهای مشابهی بیابند که برای مقابله با آن بناچار باید با یکدیگر همکاری کنند. البته، این امر مستلزم ایجاد چارچوبی جدید از مفاهیم در روابط فیما بین و رها کردن چارچوبهای سنتی می‌باشد که تا فروپاشی نظام دو قطبی مورد استفاده بوده است.

تحلیلی از وضعیت کنونی و چشم انداز آینده

دکتر طلال هترسی: تصور می‌کنم درباره مصر صحبت‌های مفصل و مفیدی شد که من با بیشتر آنها موافقم و لزومی برای تکرار مطالب نمی‌بینم. فقط میل دارم این نکته را اضافه کنم که مصر مهد تمدن، سیاست و فرهنگ جهان عرب است و در هرگونه ارزیابی درخصوص آینده منطقه عربی و اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد. باوجود این، تصور نمی‌کنم با توجه به وضعیت موجود، مصر بتواند نقش تاریخی از دست رفته خود را بازیابد. من معتقدم که تلاش مصر در این راستا به جایی نخواهد رسید، هرچند این تلاش در جهت ایجاد گروه‌بندی‌های کوچک یا بزرگ در جهان عرب بویژه، هماهنگی با سوریه که همچنان از دادن امتیاز به اسرائیل خودداری می‌کند، ادامه خواهد یافت. در این چارچوب، دولت اسلامی ایران نیز می‌تواند گام عملی و مثبتی در قبال مواضعی که مصر در جهت مقابله با طرحهای آمریکایی و اسرائیلی اتخاذ کرده است بردارد، (مانند موضع مصر در قبال وضعیت قدس یا سلاحهای

اتمی اسرائیل و یا تأکید مصر بر استقلال در تصمیم‌گیری در برابر سلطه‌جویی سیاسی و اقتصادی آمریکا).

اما بحث اصلی من، در واقع بیان مختصر دیدگاهی نسبت به آینده روند صلح در ابعاد مختلف است. به رغم فشارهایی که آمریکایی‌ها از هرسو وارد می‌آورند، مراحل حل و فصل مسالمت‌آمیز بحران در خاورمیانه که سه سال پیش در مادرید شروع شد، هنوز تکمیل نگردیده و بابتی نتیجه ماندن مذاکرات بین اسرائیل و سوریه، کل طرح صلح زیر سؤال رفته است. مروری بر آنچه ظرف سه سال اخیر تحت عنوان صلح تحقق یافته ما را وامی دارد که در خصوص دو متغیر اساسی تأمل کنیم:

۱. تجربه خودگردانی فلسطینی که در نتیجه توافق اسلو یا موافقت نامه غزه - اریحا پدید آمد، به طور جدی از سه جهت تهدید می‌شود:

الف) بالا گرفتن عملیات جنبش اسلامی که دستگاه خودگردانی را چه در برابر حکومت اسرائیل و چه در برابر ملت فلسطین در موقعیتی بسیار دشوار قرار داده است؛

ب) سیاست اسرائیل مبنی بر محاصره و زیر فشار قرار دادن دستگاه خودگردان در غزه و اریحا و تبدیل آن به یک نیروی پلیسی برای رویارویی با جنبش اسلامی. در عین حال، خودداری اسرائیل از اجرای مواد موافقت نامه غزه - اریحا، چه در مورد اجرای انتخابات، چه در خصوص مسئله پناهندگان یا حتی موضوع قدس، و پشت پا زدن به همه تعهدات به بهانه «مبارزه با تروریسم» در داخل؛

پ) مشکلات شدید اقتصادی و خودداری کشورهای اروپایی از اعطای کمکهای لازم به دستگاه خودگردان برای ایجاد نهادهای زیربنایی.

۲. امضای موافقت نامه صلح بین اردن و اسرائیل تا حد زیادی راه را در برابر انتقال «طرح خاورمیانه جدید» از مرحله نظری به مرحله عملی باز کرد. البته، لازم به یادآوری است که اگر توافق اسرائیل - فلسطین تحقق نیافته بود، حصول توافق بین اسرائیل و اردن امکان نداشت. اصطلاح «اسب تروا» در این مورد که آقای مهتدی در برگه کاری خود به کار برد بسیار گویاست.

به هر حال، با امضای موافقت نامه های صلح بین اسرائیل از یکسو و ساف و اردن از سوی دیگر، اسرائیل از حالت بیگانه ای که محیط آن را نمی پذیرد، درآمد و خود را به عنوان یکی از دولت‌های منطقه مطرح کرد. دولتی که نه تنها در محاصره اقتصادی قرار ندارد، بلکه برای خود و دیگران دستورالعملهایی در جهت همکاری در زمینه های اقتصادی، فرهنگی،

علمی و فنی جهت ایجاد یک «خاورمیانه جدید» وضع می کند همکاری که دیگر نه بر اساس عقیده و تمدن مشترک یا قومیت، بلکه بر دو پایه جغرافیا و اقتصاد استوار است. به همین دلیل است که اسرائیل درخواست پیوستن به جامعه عرب را کرده است. البته، پس از آنکه نام این اتحادیه از «جامعه کشورهای عربی» به «جامعه کشورهای خاورمیانه ای» تغییر یابد و هویت خاورمیانه ای جای هویت عربی یا اسلامی را بگیرد. در واقع، «کنفرانس اقتصادی سران خاورمیانه و شمال آفریقا» که در اواخر اکتبر گذشته در دارالبیضاء برگزار شد، حجم عظیم آمادگی اسرائیل را برای ایجاد یک هسته همکاری اقتصادی بین کشورهای منطقه نشان داد. از سوی دیگر، محافل آمریکایی نیز به نوبه خود طرح ایجاد «بانک توسعه خاورمیانه» را که در دارالبیضاء مطرح شده بود، از طریق تشکیل جلسات کارشناسان و اقتصاددانان بین المللی دنبال کردند. در اواسط ژانویه گذشته، کمیسیون ویژه ای برای مطالعه جزئیات این طرح تشکیل دادند. می دانیم که از جمله هدفهای این طرح تحکیم روابط مسالمت آمیز توأم با همکاری و به فراموشی سپردن تحریمهای مستقیم و غیرمستقیم اقتصادی است. در این تحول اقتصادی، دیدارها و توافقیهای بین اسرائیل و امیرنشینیهای خلیج فارس را نیز نمی توان نادیده گرفت؛ زیرا این توافقیها شامل طرح های متعددی در زمینه های گاز، آب، بازرگانی و جهانگردی است که به احتمال زیاد در سالهای آینده به مرحله اجرا درخواهند آمد.

با مرور تحولات اخیر، می خواهیم به انعکاس دو متغیر یادشده بر آینده روند صلح و بررسی احتمالهای آن در پرتو بن بست موجود در مذاکرات سوریه و اسرائیل بپردازیم. می دانیم که ۱۹۹۶، هم در آمریکا و هم در اسرائیل، سال انتخابات می باشد و طبیعی است که دو دولت از هم اکنون توجه خود را معطوف به داخل کنند. بنابراین، به احتمال قوی اختلاف سوریه و اسرائیل در خصوص شرایط صلح ادامه خواهد یافت و ظرف دو سال آینده تحول مهمی در مسیر مذاکرات سوریه - اسرائیل پدیدار نخواهد شد؛ زیرا سوریه که علاقه ای به عادی کردن سریع روابط با اسرائیل ندارد، امتیازی به اسرائیل نخواهد داد. این عدم پیشرفت در مذاکرات با سوریه به سود حزب کارگر حاکم بر اسرائیل نخواهد بود، بخصوص که این حزب با بحرانیهای حادی در داخل روبه روست، به طوری که احتمال عدم موفقیت آن در انتخابات آینده وجود دارد.

مرحله آینده شاهد تداخل پیچیده ای بین سطوح سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی طرفهای درگیر در منطقه خواهد بود؛ زیرا در عین حال که مذاکرات مستقیم بین سوریه و اسرائیل متوقف می ماند، ممکن است دو طرف به جمع کردن هرچه بیشتر کارتها و نیروها

به منظور وارد ساختن فشار متقابل بر یکدیگر پردازند. در این چارچوب، بسیار محتمل است که اسرائیل در دو دایره متداخل فعالیت شدیدی را آغاز کند:

— فشارهای نظامی مستقیم و غیرمستقیم در صحنه لبنان؛

— ادامه نفوذ اقتصادی و تسریع در اجرای توافقات مختلف با پاره ای از کشورهای عربی (مانند اردن، امیرنشینهای خلیج فارس، تونس و مغرب) و نیز دستگاه خودگردانی فلسطینی به منظور از میان برداشتن تحریم اقتصادی اعراب و ایجاد یک موجودیت اقتصادی به عنوان زمینه ای برای عادی سازی روابط و تنگ کردن حلقه فشار بر سوریه. اسرائیل همچنین به تلاش برای کسب هرچه بیشتر تأیید بین المللی نسبت به سیاست مبارزه با «تروریسم اسلامی» و نیز گسترش شبکه تماسها و توافقات اقتصادی با کشورهای آسیایی و اسلامی ادامه خواهد داد.

در مقابل، سوریه به نوبه خود به منظور خنثی کردن اقدامات اسرائیل احتمالاً به شیوه های زیر عمل خواهد کرد:

— ادامه کمک سیاسی و معنوی به مقاومت در لبنان؛

— ادامه تماس با محافل آمریکایی و اروپایی برای رسیدن به دستاوردهای سیاسی و اقتصادی؛ بویژه که جامعه اروپا به تازگی تصمیم گرفته است ممنوعیت صدور اسلحه به سوریه را لغو کند؛

— زیر نظر گرفتن تجربه خودگردانی فلسطینی و کمک به نیروهای معارض فلسطینی، اعم از اسلامی یا ملی؛ زیرا شکست یا ناکامی این تجربه باعث خواهد شد که سوریه به سیاست سرسختانه گذشته خود بازگردد و بی نتیجه بودن توافق با اسرائیل را به رخ برخی از کشورهای عربی در شمال آفریقا و خلیج فارس که بی مهابا به سوی اسرائیل شتافته اند، بکشد؛

— اقدام در جهت قانع کردن بیشترین تعداد از کشورهای عربی نسبت به جانبداری از سیاست سوریه (مانند آنچه در کنفرانس اسکندریه روی داد) و کوشش در جهت میانجیگری برای حل اختلافات بین کشورهای عربی.

به طور خلاصه می توانم بگویم که چشم انداز آینده منطقه دربرگیرنده عوامل زیر خواهد بود:

— تشدید کشمکش و رقابت سیاسی و اقتصادی بین سوریه و اسرائیل؛

— توجه و اهتمام فزاینده آمریکا، اروپا و اسرائیل به ترتیبات اقتصادی بازار مشترک

خاورمیانه جدید؛

— تشدید اعتراض اسلام گرایان در فلسطین و دیگر کشورهای عربی و بالا گرفتن هرچه بیشتر موج اسلام گرایی و در نتیجه بحرانی شدن فزاینده اوضاع داخلی در کشورهای منطقه؛
— کوششهای متعدد برای احیای نقش جامعه عرب، هرچند این امر حداقل تا روشن شدن وضع عراق، امکان پذیر نخواهد بود.
— کوششهای جدی و پیگیر اسرائیل برای عادی سازی روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی با کلیه کشورهای عربی که مسئله شناسایی اسرائیل و برداشتن تحریم را پشت سر گذاشته اند.

محمدعلی مهتدی: مرور سریع دکتر عترسی توأم با ارائه تصویری از وضعیت منطقه در مرحله آینده، در عین اختصار بسیار مفید و جالب بود. البته، او نگران عملی شدن سریع طرح خاورمیانه جدید و اجرای توافقیهای اقتصادی بین اسرائیل و برخی کشورهای عربی است. با توجه به اهمیت کنفرانس اسکندریه با شرکت سران مهم ترین سه کشور عربی و نفوذ آنها در زمینه مهار کشورهای دیگر — که عملاً نیز آثار آن ظرف چند ماه اخیر مشاهده شده است — شاید جای زیادی برای این نگرانی وجود نداشته باشد، هرچند دکتر عترسی از این مسئله به طور سریع گذشتند.

به هر حال، از آنجا که دکتر عترسی از پژوهشگران نزدیک به محافل اسلامی در منطقه محسوب می شود و مدتهاست که تحولات صحنه اسلام گرایی را دنبال می کند، مایلیم او در مورد وضعیت جنبشهای اسلام گرا و نقش آنها در تحولات جاری و آتی منطقه توضیحات بیشتری بدهد.

وضعیت و نقش اسلام گرایان

دکتر طلال عترسی: در سفری که اواخر تابستان گذشته به تهران کردم، فرصت خوبی دست داد تا با استادان ایرانی و پژوهشگران مرکز پژوهشهای علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه گفتگویی در این زمینه داشته باشم، هرچند با بعضی از استادان به تفاهم نرسیدیم. به هر حال، بررسی دقیق وضعیت اسلام گرایان با توجه به زمینه ها و عوامل گوناگون که به طور همزمان عمل می کنند، کارآسانی نیست و ممکن است بحث به درازا کشد. لذا ترجیح می دهم که در این مورد نیز بطور مختصر مطالبی را بازگو کنم.

درواقع، به رغم بالا گرفتن موج اسلام‌گرایی در جوامع عربی طی ۱۰ سال اخیر، جنبش‌های اسلامی با توجه به چالش‌های بزرگی که پیش رو دارند و مسئولیت سنگینی که برعهده گرفته‌اند، در سخت‌ترین موقعیت حیات سیاسی خود به سر می‌برند. این درحالی است که هریک از جنبش‌های اسلامی، متناسب با موقعیت خود، هدفها و تقدم‌های خاص خود را دارد. به عبارت دیگر، با اینکه همه این جنبش‌ها اسلام را به عنوان ایدئولوژی خویش در جهت ایجاد طرح‌های تغییر پذیرفته‌اند، اما با یکدیگر اختلافاتی دارند که ناشی از خاستگاه‌های فکری، تفسیری، مذهبی، و تحولات پدید آمده در زیربنای فکری، سیاسی و تشکیلاتی آنهاست.

به همین دلیل، به جای یک جنبش اسلامی منطقه‌ای، درواقع با طیفی از جنبش‌های اسلامی با مرامها، هدفها و تقدم‌های گوناگون روبه‌رو هستیم: در یکسو، جریان‌هایی که فعالیت سیاسی را رها کرده، تنها به تبلیغ و تربیت فردی پرداخته‌اند، جریان‌هایی که اصطلاح «میانه‌رو» که توجیه شرعی برای استفاده از امکانات «دولت جدید» و شرکت در بازی دموکراتیک را دارند، و در سوی دیگر، گروه‌های جهاد و تکفیر جامعه و جریان‌های طرفدار انقلاب همه‌جانبه و عملیات مسلحانه به هر قیمتی که تمام شود. به همین ترتیب، با توجه به موقعیت هر کشوری که هریک از این جنبش‌ها در آن فعالیت می‌کند، تفاوت‌هایی در وضعیت جنبش‌ها دیده می‌شود. برخی با دولت‌ها کنار آمده‌اند، گروهی با حکومتها مبارزه مسلحانه می‌کنند، بعضی از راه‌های دموکراتیک وارد شده‌اند، تعدادی تبعید گردیده و از فعالیت بازمانده‌اند و پاره‌ای فعالیت زیرزمینی در پیش گرفته‌اند. اما همه آنها در یک مورد مشترک‌اند و آن تلاش برای کسب مشروعیت سیاسی و راه یافتن به حاکمیت و ایجاد تغییر در جامعه براساس برنامه‌های مبتنی بر ایدئولوژی اسلامی است.

این تشتت و گوناگونی به اضافه فقدان هماهنگی و مرکزیت برای تفاهم درخصوص هدفها و تقدم‌ها مهم‌ترین نقطه ضعف حرکت‌های اسلامی در منطقه محسوب می‌شود. همین عامل است که امکان ضربه‌پذیری آنها را افزایش داده، توان ابتکار عمل در قبال دشمن یا دشمنان مشترک را کاهش می‌دهد.

حال، در چنین موقعیتی، مطرح شدن روند صلح بین اسرائیل و کشورهای عربی و طرح خاورمیانه جدید، باعث شده است که بارسنگین تری نیز بردوش اسلام‌گرایان قرار گیرد؛ زیرا آنها باید در عین مبارزه با نظام‌های حاکم بر کشورها، با طرح صلح نیز مبارزه کنند. بدتر از همه، از آنجا که دنیای غرب، پس از فروپاشی شوروی، اصول‌گرایی

اسلامی را به عنوان دشمن شماره یک صلح و پیشرفت و آزادی معرفی می کند، اسلام گرایان ناچارند با امکانات اندک خود در آن واحد در چند جبهه بجنگند.

با این توضیحات، می رسیم به موضع جنبشهای اسلامی در قبال صلح خاورمیانه و نقش آنها در مقابله با این وضعیت، اما قبل از هر چیز باید این مطلب را یادآوری کنم که کلیه حرکت‌های اسلامی صلح با اسرائیل را مردود و غیرقابل قبول می دانند: هیچ جنبش اسلامی وجود ندارد که خود را موظف به مبارزه با طرح صلح نداند. اما با توجه به تفاوت‌هایی که ذکر کردیم و نیز نظر به وضعیت محیطی و جغرافیایی حاکم بر این جنبشها، هر کدام راهی را انتخاب کرده اند. در این میان، شاید بتوان سه جریان مهم را مشخص کرد:

نخست، جریانی که سازش با اسرائیل را به طور کامل رد کرده و با آن به مبارزه مسلحانه برخاسته است. این جریان مربوط به حزب الله لبنان و جنبش جهاد اسلامی فلسطین است.

دوم، جریانی که با جریان اول متداخل است، ولی مخالف آن نیست. این جریان، در عین مبارزه مسلحانه با اسرائیل و رد سازش، با توافق خودگردانی فلسطینی با نسوعی «واقع گرایی» برخورد کرده و ضمن تصمیم به شرکت در انتخابات آینده در اراضی اشغالی از برخورد با دستگاه خودگردان نیز پرهیز می کند. این موضع حرکت مقاومت اسلامی (حماس) و نمایندگان آن در فلسطین اشغالی و اردن است.

سوم، جریانی که متعلق به دیدگاههای دکتر حسن الترابی در سودان و اسلام گرایان حزب العمل و اخوان مصر است. این جریان ضمن مشارکت با دو جریان قبلی در رد سازش، همانند جریان دوم معتقد به واقع گرایی در مورد توافق خودگردانی و استفاده از جوانب مثبت آن است. این جریان آنچنان درگیر مشکلات و مسائل داخلی خویش است که امکانی برای شرکت در عملیات مستقیم مسلحانه علیه اسرائیل نمی یابد.

اما در مورد نقش اسلام گرایان در تحولات آتی منطقه، با اینکه آقای مهتدی در برگه کار ارائه شده از توان اسلام گرایان برای تغییر معادلات موجود در صحنه صحبت کرد، معتقدم که جنبشهای اسلامی توانایی متوقف کردن روند توافقیهای سیاسی و اقتصادی بین دولتهای عرب و اسرائیل را ندارند، هر چند این عدم توانایی باعث نمی شود که این توافقیها را بپذیرند. اما در سطح مردمی، در زمینه ممانعت از عادی سازی روابط بین اسرائیل و جوامع عربی و اسلامی، باید بگویم که آنها می توانند نقش بسیار مهمی ایفا کنند. آنها با استفاده از نفوذی که در جامعه مدنی بسیاری از کشورهای منطقه دارند و با اتکا به گفتمان عقیدتی و سیاسی خویش

که برای فرهنگ و شخصیت تاریخی ملت‌های منطقه بسیار آشناست، قادر خواهند بود کوشش جهت برقراری روابط تجاری و فرهنگی بین اسرائیل و کشورهای عربی را که اسرائیلی‌ها امید زیادی بدان بسته اند، نقش برآب سازند.

محمدعلی مهتدی: ضمن تشکر از دکتر عترت‌یسی، وقت آن رسیده است که رشته سخن را به دکتر محمد نورالدین بسپاریم.

نقاط ضعف اساسی در روند صلح

دکتر محمد نورالدین: به نظر من تحولاتی که به تازگی در صحنه مناقشات اعراب - اسرائیل مانند کنفرانس اسکندریه، مصالحه و آشتی بین دولت‌های عربی، عملیات شهادت طلبانه و غیره که دوستان درباره آن صحبت کردند، با وجود اهمیتی که دارند، در مقایسه با عوامل اساسی و جوهری که در موفقیت یا شکست روند صلح مؤثرند، صرفاً رویدادهایی جزئی و کوچک محسوب می‌شوند. من فکر می‌کنم که برای بررسی آینده این روند لازم است به این عوامل توجه شود:

۱. عدالت و درخواست دستیابی به یک راه حل «عادلانه» (که الزاماً همه جانبه نیز خواهد بود) یک مطلب انشایی و موهوم و زائیده خیال یک عده ایدئالیست نیست، بلکه یک عامل جوهری است که در آینده در هر راه حلی که قرار است استمرار و تداوم داشته باشد باید ملحوظ شود. هر چند به طور تاریخی عدالت حکم می‌کند که تمام سرزمین فلسطین باید به صاحبان اصلی آن، یعنی فلسطینی‌ها، بازگردانده شود. ولی اسرائیل حاضر نیست حتی قطعنامه‌های قانونی سازمان ملل را که به دولت عبری در اراضی اشغالی قبل از ۱۹۶۷ «حق» می‌دهد، بپذیرد. بنابراین، پایین‌ترین درجه عدالت همان قاعده «زمین در مقابل صلح» است که اعراب به عنوان اساس مذاکرات پذیرفته اند، بدون هیچ پیش شرط یا واداشتن کشورهای به تن دادن به اموری مانند برقراری روابط دیپلماتیک و گشودن مرزها و غیره؛ زیرا این امور مربوط به حاکمیت ملی دولتهاست. من معتقدم که زمانی که این کمترین حد از عدالت پذیرفته نشود، دست یافتن به یک حل و فصل عادلانه و استوار غیر ممکن است.

۲. راه حل‌ها و توافقهایی که از عمق مشاعر میهنی ملت‌ها بر نخیزد، محکوم به شکست است. اینکه برخی از حکومت‌های عربی پذیرفته اند بر مرکب سازش سوار شوند و قرارداد صلح با دشمن صهیونیستی را امضا کنند، خارج از «مشروعیت مردمی» بوده است و هیچ یک از این

قراردادها به طور مستقیم به نظر خواهی مردمی گذاشته نشده و مشروعیت ندارد. تجربه ملت مصر با قرارداد کمپ دیوید پس از ۱۶ سال که از امضای آن می گذرد، نمونه زنده ای است که نشان می دهد این نوع قراردادها در هر یک از کشورهای عربی، اگر به نظر خواهی مردمی گذاشته شوند، چه سرنوشتی خواهند داشت. به همین دلیل است که اسرائیل در مذاکراتش با سوریه، بر لزوم عادی سازی کامل روابط در همه زمینه ها، قبل از هر گونه توافق نهایی برای عقب نشینی از بلندی های جولان، اصرار می ورزد. ولی تاریخ کشورهای عربی سرشار از قراردادهایی است که بدون توجه به اراده ملتها امضا شده و سرانجام به شکست و ناکامی انجامیده است. هر چند برخی از حکومت های عرب زیر فشار وضعیت ناشی از جنگ دوم خلیج فارس پذیرفته اند که با دشمن صهیونیستی بر سر میز مذاکره بنشینند، اما همین حکومتها حقایق تاریخی را بخوبی درک می کنند و می کوشند تا جایی که ممکن است حقوق ملت عرب را در اراضی اشغالی حفظ کنند تا کاملاً پایمال نشود. این همان مسئله ای است که در مورد سوریه (و لبنان به عنوان بخشی از وضعیت سوریه) قابل مشاهده است. در این چارچوب است که کنفرانس اسکندریه بین سران مصر، سوریه و عربستان سعودی، با دعوت و ابتکار عمل حافظ اسد برای جمع و جور کردن آنچه از وضعیت پوسیده و فرسوده بر جای مانده تشکیل می شود. عملیات شهادت طلبانه مبارزان عرب در فلسطین و مقاومت اسلامی در جنوب لبنان در همین چارچوب قرار دارد.

۳. روند جاری صلح بشدت تابع معادلات بین المللی و منطقه ای است. کنترل دقیق این معادلات و پیش بینی روند آینده آن به دلیل سیال بودن اوضاع امکان پذیر نیست. بنابراین، احتمال دارد با طولانی شدن روند جاری صلح تغییراتی در توازن قوای منطقه ای و بین المللی رخ دهد، به طوری که در نتایج روند جاری تاثیر مثبت یا منفی بگذارد.

۴. راه حلی را که اسرائیل در پی آن است نمی توان یک صلح واقعی دانست؛ زیرا اسرائیل در زمان صلح همان کاری را می کند که در زمان جنگ می کرد. اسرائیل طی ۴ یا ۵ دهه گذشته نقش واقعی خود را در زمینه ایجاد تفرقه در جهان عرب و به تحلیل بردن ثروتها و امکانات اعراب بازی کرد و پیوسته مانع وحدت عربی و باعث تضعیف قدرت اقتصادی اعراب شد، به طوری که اعراب، بویژه کشورهای خط مقدم، نتوانستند از امکانات و درآمدهای خود در جهت توسعه و رفاه خویش استفاده کنند. در دوران صلح، در صورت تکمیل مراحل آن، نقش اسرائیل بهتر از دوران جنگ نخواهد بود. این بار، به جای تحلیل بردن ثروت های اعراب، نقش «بلعیدن» این امکانات و ثروتها را بازی خواهد کرد تا به اهداف

خود در جهت ایجاد «اسرائیل بزرگ» اگر نه در پهنه جغرافیا بلکه بر زمینه سیاست و اقتصاد جامع عمل بپوشاند. و اگر اسرائیل نتواند از طریق صلح تحقق هدفهای خود را تضمین کند، هرگز وارد صلح نمی شود و آن را ادامه نمی دهد، کما اینکه امضای قراردادهای غزه - اریحا و صلح با اردن بدون در برداشتن هدفهای بزرگ اسرائیل امکان پذیر نبود. هم اکنون، اگر اسرائیل همچنان از قرارداد صلح با سوریه طفره می رود، صرفاً به این دلیل است که حافظ اسد حاضر نیست در همان دامی که برای یاسر عرفات و ملک حسین گسترده شد، بیفتد.

۵. صرف نظر از برخی عبارات در متون کهن دینی و تاریخی که یهودیان برای توجیه حضور خویش در فلسطین بدان استناد می جویند، اصولاً وجود اسرائیل در خاورمیانه و شرق جهان عرب یک طرح غربی و انگلیسی است که از دهه سوم قرن نوزدهم، به دنبال اشغال بلاد شام و آناتولی از سوی محمدعلی پاشا، و در نتیجه قطع راههای ارتباطی بریتانیا با مستعمراتش در شبه قاره هند، به اجرا درآمد. پس از جنگ جهانی دوم، قدرتهای غربی (آمریکا و انگلستان) و شرقی (شوروی) به خاطر منافع سیاسی و اقتصادی خویش حمایت از این طرح را عهده دار شدند. بنابراین، وجود این عضو بیگانه در این منطقه یک طرح غربی، نه اسراییلی، است. به عقیده من، درک روند جاری صلح و فهم چگونگی برخورد با آن تا حد زیادی به درک واقعیتی که ذکر کردم، بستگی دارد. به همین دلیل است که رئیس جمهوری سوریه می کوشد به جای مذاکره مستقیم با اسرائیل مذاکرات را از طریق آمریکا پیش ببرد.

محمد علی مهدی: تصور نمی کنم دوستان شرکت کننده در این بحث مخالفتی با اصولی که دکتر نورالدین ذکر کرد، داشته باشند، هر چند قسمت اخیر، یعنی چگونگی رابطه آمریکا و اسرائیل، جای بحث دارد تا مشخص شود که آیا این آمریکاست که از وجود اسرائیل در جهت منافع خویش بهره برداری می کند یا گروههای فشار یهودی در آمریکا هستند که سیاست این کشور را در جهت منافع اسرائیل سوق می دهند. البته، به دلیل طولانی شدن بحث، ترجیح دارد وارد این مقوله نشویم. اما از آنجا که دکتر نورالدین یکی از معدود کارشناسان و متخصصان مسائل ترکیه است، مایلم نظر و ارزیابی ایشان را نسبت به موقعیت و نقش ترکیه در روند صلح و خاورمیانه جدید جویا شوم.

نقش ترکیه

دکتر محمد نورالدین: برای پاسخ دادن به این سؤال بناچار باید به دو سؤال دیگر

پاسخ دهیم: نخست آنکه آیا ترکیه اصولاً تمایل دارد که جزئی از منطقه خاورمیانه که در مرزهای جنوبی اش واقع شده است، باشد. دوم اینکه، در صورت وجود این تمایل، آیا ترکیه توانائی ها و امکانات لازم را به عنوان یک عضو اساسی برای ایفای نقشی در این منطقه صرف نظر از نوع این نقش - دارد یا خیر؟

طرح این دو سؤال جنبهٔ جوهری دارد؛ زیرا ترکیه از زمان اعلام جمهوری (۱۹۲۳) تاکنون، چه از دیدگاه ایدئولوژیک و چه اقتصادی، رو به سوی غرب و اروپا نهاده است، و به استثنای پاره ای علائم و نشانه های کم رنگ مربوط به سالهای دههٔ ۵۰ و ۸۰، دلیلی که نشان دهد ترکیه از این رویکرد دست برداشته باشد، وجود ندارد. بر عکس، از درخواست عضویت کامل ترکیه در جامعهٔ اروپا (۱۹۸۷) گرفته تا درخواست اخیر (اوایل ۱۹۹۵) برای پیوستن به اتحادیهٔ گمرکی اروپا (و موافقت با این درخواست) همه چیز حاکی از آن است که ترکیه همچنان رو به سوی غرب دارد. در واقع، مشکل نخبگان ترك این است که می پندارند روی کردن به مشرق و به سوی کشورهای عربی و اسلامی به معنای عقب ماندگی است، در حالی که کوشش برای پیوستن به دنیای غرب وارد شدن در تمدن و پیشرفت است. حتی استقلال جمهوری های مسلمان نشین آسیای مرکزی و قفقاز نیز نتوانسته است انگیزهٔ مهمی برای حکومت ترکیه در جهت تخییر این رویکرد باشد. بنابراین، شک و تردید نسبت به تمایل آنکارا به اتخاذ یک رویکرد «جنوبی» بسیار قوی است. به تصور من حصول این امر تنها با یک معجزه امکان پذیر است.

اما در مورد توانائی و امکانات لازم برای بر عهده گرفتن نقشی مهم و مؤثر در نظام جدید خاورمیانه، باید گفت که ترکیه این امکانات را دارد. ترکیه دارای بیشترین منابع آب است، نیروی کار فراوان و ارزان نیز در اختیار دارد. برخی از مصنوعات ترکیه نیز با توجه به مرغوبیت و ارزانی توانائی رقابت در بازار منطقه را دارند. به این امکانات باید میراث فرهنگی و ارزشها و معتقدات دینی را نیز اضافه کرد.

اما مسئله اینجاست که بخش اعظم این امکانات و توانائی ها در بحرانهای داخلی و کشمکشهای خارجی به هدر می رود. از مسئلهٔ زد و خورد با کردها گرفته تا کشمکش بین اسلام گرایان و گروههای لائیک، بروز گرایشهای احتکاری و انحصار طلب در نظام اقتصادی ترکیه که با روی کار آمدن کابینهٔ خانم تانسو چیلر شدت یافته، مهاجرت انبوه به شهرها و درگیری بین سنی ها و علویان، به اضافهٔ بسیاری از مشکلات داخلی دیگر باعث شده که اقتصاد ترکیه در معرض فروپاشی قرار گیرد. در مورد مشکلات خارجی نیز باید به اختلاف با

سوریه در خصوص مسئله آب فرات و مسئله کردها و استان اسکندرون و اختلاف با عراق در مورد تمرکز نیروهای غربی «چکش تعادل» در خاک ترکیه و مسئله کردها و درگیری های مرزی و رقابت نظامی اشاره کرد. این در حالی است که راه ورود ترکیه به جهان عرب از دو کشور سوریه و عراق می گذرد.

بدین ترتیب، می بینیم که نقش آتی ترکیه در خاورمیانه جدید چندان مشخص نیست. اما در مرحله ادامه عملیات حل و فصل کنونی تا مرحله دستیابی به یک صلح نهایی، تنها نقشی که از ترکیه خواسته شده و این کشور نیز تمایل به ایفای آن دارد، همان مشارکت با اسرائیل و غرب، بویژه آمریکا و برخی از دولتهای خاورمیانه، در زمینه مقابله با نیروهای مخالف روند کنونی صلح، بویژه جمهوری اسلامی ایران و جنبشهای اسلامی در داخل و خارج ترکیه، است.

محمدعلی مهتدی: آن طور که شیمون پرز، وزیر خارجه اسرائیل، می گوید خاورمیانه جدید بر دو پایه آب و توریسم ساخته خواهد شد، همان طور که اروپای پس از جنگ بر دو پایه فولاد و ذغال سنگ بنا گردید. بر این اساس، شاید نقش اصلی ترکیه با توجه به منابع عظیم آب در این کشور، در زمینه آب در خاورمیانه باشد، بویژه که ترکیه طرح نافرجام انتقال آب از طریق کشیدن «لوله های صلح» به اسرائیل و کشورهای شبه جزیره عربستان را پیشنهاد کرده است. به هر حال، ضمن تشکر از دکتر نورالدین، به نظرات دکتر جرج دیب توجه می کنیم.

دکتر جرج دیب: در واقع، من دیدگاه خاصی نسبت به روند صلح دارم، مکانیسمی که در اوایل اکتبر ۱۹۹۱ و قبل از آغاز گفتگوهای صلح اعراب و اسرائیل در مادرید وضع شد، به طور ساده از سه مرحله تشکیل می شود:

در مرحله نخست، کشورهای سوریه، لبنان، اردن، مصر و فلسطینی ها و نیز اسرائیل با نظارت مستقیم آمریکا و روسیه در مذاکرات صلح مادرید شرکت می کنند و برخی محافل بین المللی (مانند شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه مغرب عربی، اتحادیه اروپا و سازمان ملل)، به صورت ناظر در این گفتگوها شرکت می جویند.

در مرحله دوم، گفتگوهای دوجانبه به صورت مستقیم میان اسرائیل و هر یک از کشورهای عرب پیرامونش، آغاز می شود. به عبارت دیگر، بین اسرائیل و هر یک از کشورهای لبنان، سوریه، اردن و فلسطینی ها کمیته هایی تشکیل می شود. مذاکرات در این

مرحله، درخصوص مبادله زمین در برابر صلح صورت می گیرد.

در مرحله سوم که مهم ترین مرحله در مکانیسم مذاکرات صلح میان اعراب و اسرائیل در نظر گرفته شده، گفتگوهای صلح انجام می شود. برگزارکنندگان این گفتگوها پیشتر اعلام کرده بودند که حداقل یک ماه پس از پایان یافتن مرحله دوم، گفتگوهای مرحله سوم آغاز می شود. اما ملاحظه کنید چه اتفاقی روی داده است. برگزارکنندگان، بر مکانیسم اولیه، دو تعدیل اساسی انجام دادند:

در تعدیل نخست، نقش کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، از نظارت به شراکتی اساسی در گفتگوها تبدیل شد.

در تعدیل دوم، پیش نویس دستور کار کنفرانس مادرید، بکلی تغییر کرد. در پیش نویس اولیه، ۵ موضوع عمده برای بحث و رسیدگی میان طرفهای مناقشه در نظر گرفته شده بود. این موضوعات عبارت بودند از: خلع سلاح، آب، محیط زیست، توسعه اقتصادی و موضوع آوارگان. بی تردید تعدیلاتی که روی مکانیسم و دستورکار کنفرانس مادرید انجام گرفت، یکسری حقایق را روشن ساخت و پرسشهایی را مطرح کرد.

در وهله اول، هنگامی که مسئله آب را به گفتگوهای صلح خاورمیانه افزودند، ترکیه را نیز وارد مذاکرات صلح کردند، چرا که منابع عمده آبهای منطقه در این کشور قرار دارد. لذا امکان ندارد درخصوص مسئله آب بحث شود و ترکیه در آن حضور نداشته باشد.

در وهله دوم، نقشی که به سازمان ملل متحد به عنوان ناظر در مذاکرات صل مادرید اعطا شده بود، بدترجیح به صورت حاشیه ای در آمد و در نهایت این نقش، بکلی از بین رفت و سازمان ملل متحد در طول جلسات گفتگوهای صلح غایب بود.

مسئله سوم که از همه مهم تر می باشد، این است که هدف از گفتگوهای صلح، به وجود آوردن یک نظام جدید منطقه ای برای خاورمیانه است که تنها کشورهای شرق جهان عرب را شامل می شود. به عبارت دیگر، کشورهای عرب شمال آفریقا جزو آن نیستند.

ملاحظه کنید، هیچ نقشی برای مصر در این نظام جدید در نظر گرفته نشده است. در این نظام، ترکیه و ایران نیز حضور خواهند داشت. به طبع پس از تغییر نظام حاکم بر بغداد، عراق نیز به این نظام جدید خواهد پیوست. من اعتقاد دارم که هدف یکی است و آن، آفرینش نظام جدید منطقه ای متشکل از کشورهای شرق جهان عرب به اضافه ترکیه و ایران و اسرائیل، به منظور همکاری های مشترک در دو محور امنیتی و اقتصادی، است. روشن است که آمریکا پیدایش هیچ نظام منطقه ای با ترتیبات اقتصادی و امنیتی را نمی پذیرد،

مگر اینکه خود زمام امور آن را به دست گرفته باشد و این، یکی از شروط اساسی آمریکا برای تشکیل این نظام جدید منطقه است.

ملاحظه کنید که چه اتفاقی پس از جنگ دوم خلیج فارس روی داد. در مارس ۱۹۹۱ که مدت زمان اندکی از پایان جنگ دوم خلیج فارس گذشته بود، محوری به نام «بیانیه دمشق» میان کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و کشورهای سوریه و مصر برای همکاری مشترک به وجود آمد. به موجب این بیانیه، مقرر شد کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، به کشورهای سوریه و مصر، به منظور توسعه اقتصادی کمک کنند و مصر و سوریه در ازای این کمکها، نیروی نظامی به کشورهای خلیج فارس اعزام نمایند تا در مواقع لزوم، از امنیت این کشورها دفاع کنند. دو ماه از تاریخ امضای بیانیه دمشق نگذشته بود که کویت با امضای یک پیمان نظامی دوجانبه و مستقیم با آمریکا، این بازی را بکلی در هم ریخت و نقش نظامی سوریه و مصر را در خلیج فارس متفی ساخت و به حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس مشروعیت بخشید. سپس، کشورها و اعضای دیگر شورای همکاری، از کویت پیروی کردند و با امضای پیمانهای نظامی با آمریکا، به حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس جنبه قانونی دادند. امضای این پیمان بیانگر آن است که حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس، در هوا و زمین و دریا، توسعه یافته و پوشش امنیتی آمریکا، جایگزین پوشش امنیتی اعراب شده است — البته اگر هنوز امنیتی برای اعراب باقی مانده باشد. بر این اساس، بیانیه دمشق متزلزل شد و در دسامبر ۱۹۹۳، خبر لغو نهایی بخش امنیتی بیانیه دمشق اعلام گردید و اثری از آن برجای نماند، در واقع، بخشهای امنیتی منطقه مشخص شد. آمریکا در خلیج فارس حضور یافت و اسرائیل در دریای مدیترانه و منطقه جنوب شرقی جهان عرب و سهمی هم در شمال این منطقه به ترکیه داده شد. در واقع، هیچ اعتباری برای کلمه امنیت، مگر یک امنیت از هم گسیخته این تفسیری از نتیجه نهایی مذاکرات به اصطلاح صلح مادرید بود. شاید این نتیجه را دوست نداشته باشیم، اما این یک واقعیت است.

اکنون در خصوص بخش اقتصادی نظام جدید منطقه ای بحث می کنیم. همان گونه که ملاحظه کرده اید، از حدود یک سال پیش و پس از امضای توافق نامه غزه — اریحا، نشانه های نظام جدید اقتصادی منطقه ای ظاهر شد. در حقیقت، یکی از ابزارهای آمریکا برای کمک به حل کشمکشهای بزرگ جهان، تشکیل ائتلافها و پیمانهای بین المللی است. آمریکا برای خارج ساختن عراق از کویت، نخستین ائتلاف بین المللی را تشکیل داد. سپس، دومین ائتلاف را با هدف حل مناقشه اعراب و اسرائیل سازمان داد. برای برگزاری کنفرانس

صلح مادرید، ۴۴ کشور را علاوه بر کشورهایی که در ائتلاف بین المللی اول شرکت داشتند، بسیج کرد تا در مذاکرات چند جانبه صلح شرکت کنند. تفاوت بین ائتلافهای بین المللی اول و دوم این است که آمریکا در نخستین ائتلاف، از قدرت نظامی استفاده کرد و عراق را از کویت خارج ساخت. ولی در ائتلاف دوم، به منظور پیشبرد گفتگوهای صلح، از قدرت سیاسی و دیپلماتیک سود جست. همچنین بیش از دو هفته از امضای توافق نامه غزه - اریحا نگذشته بود که آمریکا علاوه بر صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، نمایندگان بیش از ۴۸ کشور جهان را در واشنگتن گردهم آورد تا با شرکت در یک کنفرانس اقتصادی و مالی، به آفرینش «اسرائیل بزرگ اقتصادی» در خاورمیانه به جای «اسرائیل بزرگ جغرافیایی» کمک کنند. این نیز سومین ائتلاف بین المللی بود که در آن، آمریکا از قدرت اقتصادی استفاده کرد.

پس از پایه ریزی زیربنای توافق غزه - اریحا در فلسطین، بجز اردن هیچ مانع جغرافیای فراراه احداث یک خط آهن میان بندر حیفا در ساحل مدیترانه با خلیج فارس باقی نماند. با امضای توافق نامه سازش بین اردن و اسرائیل، این امکان برای تل آویو فراهم شد تا طرح احداث راه آهن مستقیم میان بندر حیفا در فلسطین و تنگه هرمز را مورد بررسی قرار دهد. نگاه کنید، مکانیسم صلح چگونه با تمام این رویدادها به طور مستقیم تطابق پیدا کرد. امروز، این هدف، بسیار روشن شده است. هدف مکانیسم صلح، آفرینش اسرائیل بزرگ است که به موجب آن قادر باشد اقتصاد شرق جهان عرب به اضافه ترکیه و ایران را قبضه کند. دقت کنید، کیست که از این طرح آسیب نبیند؟

به هر حال، با احداث این راه آهن، مسافت میان دریای مدیترانه تا تنگه هرمز، به نصف تقلیل خواهد یافت و کانال سوئز ارزش خود را از دست خواهد داد. همچنین نباید فراموش کرد که در سالهای آینده، کشورهای جنوب شرق آسیا و خاور دور، موقعیت قابل توجهی در بازار جهانی کسب خواهند کرد و چنانچه اسرائیل در سلطان نشین عمان برای خود جای پای باز کند. از این راه قادر خواهد بود با هزینه کمتری به بازارهای خاور دور دسترسی پیدا کند. عمان برای مبادلات اقتصادی و بازرگانی اسرائیل با جنوب شرق آسیا، نقش سکوی پرش را ایفا خواهد کرد.

اسحاق رابین، نخست وزیر اسرائیل، طی سال گذشته، در دو نوبت به منطقه خاور دور سفر کرد. در یکی از این دو سفر، از اندونزی که با آن روابط سیاسی ندارد، دیدن کرد. در هر حال، به نظر می رسد «اسرائیل بزرگ» صورت واقعیت به خود گرفته و با امضای توافق نامه دیگری با اردن، پایه های توافق با فلسطینی ها را در چارچوب غزه -

اریحا مستحکم ساخته است. براساس این توافق، مقرر شد کانالی میان دریای سرخ و دریای مدیترانه در نزدیکی بندر ایلات حفاری شود تا این دو دریا را به یکدیگر وصل کند. در صورت احداث این کانال، ارزش کانال سوئز به ۲۵ درصد تقلیل می یابد. براین اساس، ملاحظه می کنید که به تازگی مصر بشدت از طرحهای اسرائیل ابراز نگرانی می کند؛ چرا که طرح نظام جدید اقتصادی منطقه ای، کشور مصر را در واقع محاصره و به انزوا می کشاند. مصر برای خروج از این انزوا و شکستن این محاصره، مسئله سلاح اتمی اسرائیل را مطرح می سازد.

من در کنفرانسهای رسمی اخیر که در سطح منطقه برگزار شدند، شرکت کردم و با مواضع مصر از نزدیک آشنا گردیدم، مسئولان مصری به تازگی از گرایشهای مخالف صلح با اسرائیل حمایت می کنند و خواستار بازرسی تأسیسات و برنامه های اتمی اسرائیل و لغو نهایی برنامه های هسته ای نظام صهیونیستی شده اند. این نشاندهنده واکنش منفی مصر نسبت به طرحهای نظام جدید اقتصادی منطقه است. مسئولان مصری به تازگی جز درباره سلاحهای اتمی اسرائیل، سخن دیگری بر زبان نمی آوردند. از حسنی مبارک و وزیر خارجه اش گرفته تا دیگر مقامات مصری، تنها سخنشان سلاح اتمی اسرائیل است.

مسئله دیگری که در سطح جهان مورد بحث قرار دارد، معاهده منع گسترش سلاحهای اتمی است. پیش نویس این معاهده در ۱۹۶۸ مورد بررسی و تصویب قرار گرفت و در ۱۹۷۰ به مرحله اجرا درآمد. در این معاهده، تصریح شده است که با گذشت ۲۵ سال از اجرای معاهده منع گسترش سلاح هسته ای، می باید در این معاهده تجدید نظر شود. دوران اجرای این معاهده در سال جاری مسیحی به پایان می رسد و قرار است در بهار سال جاری، کنفرانسی برگزار گردد تا درباره سرنوشت این معاهده، باردیگر تصمیم گیری شود. آمریکا از هم اکنون موضعش را در قبال کنفرانس معاهده منع گسترش سلاح هسته ای اعلام کرده و خواستار تمدید نامحدود مدت زمان این معاهده شده است. در یکی از بندهای این معاهده تصریح شده که هیچ کشوری اجازه ندارد شروطی را برای تمدید آن وضع کند، اما بسیار روشن است که نقص اساسی در معاهده وجود دارد. اگر این نقص وجود نداشت، کشورهایی چون آفریقای جنوبی و آرژانتین و اسرائیل به خود اجازه نمی دادند برنامه های اتمی خود را توسعه دهند. لذا لازم است قبل از تمدید این معاهده، در آن بازنگری مجدد به عمل آید تا این نقیصه برطرف شود. به دلیل وجود این نقیصه است که کشورهای بسیاری ابراز تمایل می کنند برنامه های اتمی داشته باشند. برخی از کشورها مانند آفریقای جنوبی و آرژانتین در برنامه های

اتمی خود گامهای کوتاه و برخی دیگر چون کره شمالی گامهای بلند برداشته اند و این تنها اسرائیل است که عملاً مالک سلاح اتمی شده است و خود را ششمین عضو گروه کشورهای دارنده سلاح اتمی می داند؛ زیرا نه اجازه می دهد از تأسیسات اتمی اش بازرسی به عمل آید و نه برنامه های اتمی خود را لغو می کند. لذا مصر در واکنش خود نسبت به تداوم برنامه های اتمی اسرائیل اصرار می ورزد که با دو شرط معاهده منع گسترش سلاح هسته ای تمدید شود. شرط اول، بازنگری مجدد این معاهده به منظور برطرف کردن نقیصه ای است که در آن وجود دارد. شرط دوم، پیوستن اسرائیل به معاهده منع گسترش سلاح هسته ای است؛ زیرا اسرائیل تاکنون از امضای این معاهده امتناع کرده است و اگر به کشورهای امضا کننده معاهده بپیوندد؛ حداقل ناچار خواهد بود به بازرسی تأسیسات اتمی خود تن دردهد. تمام این مسائل نشانگر تلاشهای بی وقفه با هدف به وجود آوردن اسرائیل بزرگ در منطقه، در زمینه های اقتصادی و نظامی است. این تلاشها در خارج از چارچوب مذاکرات صلح، بشدت پیگیری می شوند.

اکنون، از نظر آمریکا این پرسش مطرح است که چه کشوری مانع پیدایش «اسرائیل بزرگ اقتصادی» شده، در برابر این برنامه ها قد علم می کند؟ به اعتقاد آمریکا، اولین خطر، ایران است. آمریکا به منظور سرپوش گذاشتن بر حمایتهای بیدریغ خود در حفظ برتری کیفی توان نظامی اسرائیل در منطقه، ایران را به داشتن سلاح اتمی متهم می کند و می گوید که ایران در صدد توسعه برنامه های اتمی است. من دقیقاً نمی دانم که ایران برنامه های اتمی در دست اجرا دارد یا نه، اما ایرانی ها خود اعلام می کنند که برنامه های اتمی شان، صلح آمیز بوده، برای تولید انرژی هسته ای است. به اعتقاد من، ایران حق دارد برنامه های اتمی صلح آمیز داشته باشد. شک نیست که آمریکا تمام این مشکلات را بدین منظور فراهم می کند تا در آینده ضربه ای بر ایران وارد سازد و اسرائیل را به عنوان یگانه قدرت اتمی منطقه نگاه دارد.

به هر حال، اکنون اعراب بازنگری در عملیات صلح خاورمیانه را آغاز کرده اند و یکی از دلایل این بازنگری، اجلاس رؤسای جمهور مصر و سوریه و پادشاه عربستان سعودی در اسکندریه بود. اسد، مبارک و فهد در این اجلاس، مواضع خوبی اتخاذ کردند و این موضعگیری در تجدید نظر نسبت به مذاکرات صلح این است که شما می خواهید صلحی را در منطقه برقرار سازید که اغلب کشورهای عرب منطقه از نظر نظامی، ضعیف و عاجز شده، توان رقابت و برابری با اسرائیل را نداشته باشند. اسرائیل یکی از قدرتهای برتر اتمی به شمار می آید و در این صورت، امکان تحقق صلحی عادلانه و همزیستی میان اعراب و اسرائیل وجود نخواهد داشت. در واقع، مفهوم امنیت از نظر اسرائیل، یک مفهوم فاشیستی

است و هرگز امکان سازش با آن وجود ندارد. شما ببینید، در جریان گفتگوهای صلح، چه بلایی بر سر سوریه می‌آورند. به سوریه می‌گویند که این تنها اسرائیل است که تعداد نیروهای نظامی و محل استقرار آنها را تعیین می‌کند. آمریکا و اسرائیل از سوریه می‌خواهند سربازانش را در مرزهای ترکیه و عراق مستقر کند. آنها می‌خواهند سوریه را از نظر نظامی، عاجز و ناتوان سازند و قدرت دفاع را از او سلب کنند، مگر در حد امنیت داخلی. من با شناختی که از سوری‌ها دارم، اطمینان دارم، که آنها هرگز به این گونه سازشها تن در نخواهند داد. با وجود این، امکان ادامه گفتگوهای صلح از بین نرفته و هنوز وجود دارد. به اعتقاد من گفتگوها در نهایت از بن بست کنونی خارج خواهد شد. اما تحلیل گرانی که پیش بینی می‌کنند گفتگوهای صلح در ۱۹۹۵ به پایان می‌رسد و صلح در خاورمیانه تحقق می‌یابد، تصور می‌کنم در اشتباه باشند. گفتگوها بیش از آنچه پیش بینی می‌شود، به طول خواهد انجامید. در روند گفتگوهای صلح بین سوریه و اسرائیل، اختلافات بسیار عمیقی وجود دارد و این اختلافات در کوتاه مدت قابل حل نیست. اعتقاد بر آن است که شاید این گفتگوها در اواخر ۱۹۹۶ به پایان رسد. چنانچه بخواهیم زمان قطعی دورنمای صلح را مشخص کنیم باید مبنای آن را تا ۱۹۹۷ قرار دهیم.

ناگفته نماند که موضع سوریه در گفتگوهای صلح، از موضع اسرائیلی‌ها قوی‌تر است. در واقع، موضع قدرت سوریه اساساً از الگوها و طرز برخورد اسرائیل با اعراب نشست گرفته است. یکی از این الگوها، موضع خصومت آمیز و کینه توزانه اسرائیل نسبت به اعراب است. همچنین توافق نامه غزه - اریحا، نمونه زشت دیگری از سیاست اسرائیلی‌هاست و از آن زشت‌تر، توافق نامه اسرائیل با اردن می‌باشد. نتایجی که تاکنون این توافق نامه به بار آورده اند، دامنه مخالفت‌های شهروندان عادی را در تمام کشورهای جهان عرب گسترش داده است و هر اندازه پیشرفتی در گفتگوهای صلح حاصل شود، به همان اندازه مخالفت مردمی با سازش با اسرائیل افزایش می‌یابد. به طور کلی، میزان رابطه به صورت معکوس درآمده است.

شاید ایران بتواند از نظر معنوی، مخالفت گسترده توده های عرب در سازش با اسرائیل را رهبری کند و آن را سامان داده، منسجم نماید. اما تأثیر این سازمان دهی از تأثیر یک کشور عرب همچون سوریه کمتر خواهد بود؛ زیرا سوریه یک کشور عربی است و به کانون کشمکش نزدیکتر است. بی تردید، رهبری این مخالفت بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا اگر این مخالفت، بی رهبر بماند، ممکن است اثرش را از دست بدهد و اگر یک کشور عربی آن را

رهبری کند، حتماً اثرش چند برابر خواهد بود. براین اساس، من می گویم سوریه در موضع قدرت قرار داشته، عجله ای برای امضای توافقنامه‌ای مانند قرارداد غزه - اریحا ندارد. جان کلام آنکه این نظام جدید منطقه ای در بین کشورهای شرق جهان عرب، اسرائیل، ترکیه و ایران محدود باقی خواهد ماند چرا که برای این کشورها در نظر گرفته شده است هرچند که اسرائیل در اجرای این طرح حداقل با مخالفت جدی ایران روبرو خواهد بود. همکاری فیما بین این کشورها در چارچوب منافع امنیتی آمریکا و منافع اقتصادی و نظامی اسرائیل خواهد بود و درعین حال می توان گفت «اسرائیل بزرگ» از نظر اقتصادی و نظامی تحقق یافته است.

به هر حال، من اعتقاد دارم که آمریکا در دراز مدت خود را برای ضربه زدن به ایران آماده می کند، همان طور که این کار را با عراق انجام داد. آمریکا با این بهانه می خواهد به ایران ضربه بزند که این کشور دارای سلاحهای کشتار جمعی بوده و تکنولوژی ساخت آنها را نیز در اختیار دارد. آنچه اکنون شاهد هستیم و ادعاهایی که آمریکا و اسرائیل برضد ایران طرح می کنند و این کشور را یک کشور اتمی معرفی می نمایند، توطئه ای جهت آغاز سیاست ضربه زدن به ایران است. آمریکا اجازه نمی دهد یک کشور جهان سومی به قدرت اتمی دست یابد و این مسئله بسیار روشن است. در حقیقت، یکی از شاخه های قدرت ایران این است که این کشور بیانگر مواضع استقلال و آزادیخواهانه در منطقه است. طبیعت و ماهیت مردم کشورهای منطقه نیز، علاقه به آرمانهای منطقی و عدالت طلبانه و حق جویانه است. مردم این منطقه، مردمی عاطفی هستند و فطرت دینی در اعماق وجودشان جای دارد. به هر حال، آمریکا به زمان زیادی نیاز دارد.

من همچنین عقیده دارم که ایران، سیاست حکیمانه ای را در پیش گرفته است و همچنانکه به سازندگی توان و قدرت درونی اش می پردازد، از آرمانهای مظلومان نیز در حد امکان دفاع می کند؛ زیرا کشوری که دارای توان درونی نبوده و از نظر اقتصادی خودکفا نباشد، ارزشی ندارد. همچنین کنش متقابل با دیگر کشورها، یکی از عوامل قدرت ایران به شمار می رود. همکاری متقابل بسیار مهم است. اکنون، ایران با کشورهای اروپای غربی و ژاپن، کنش متقابل دارد. این کنش، یک امر ضروری است. دوست دارم ایران این سیاست را دنبال کند. مطلب دیگر اینکه ایران کشوری طرفدار صلح بوده و از جنگ بیزار است. ایران سعی دارد دیگران را به پذیرش راههای مسالمت آمیز متقاعد کند؛ زیرا این راهها برای تحقق نتیجه، از راههای خشونت آمیز بهتر است. اعتقاد بر آن است که ایران از این راه و روش پیروی

می‌کند و به همین دلیل، مورد قبول بسیاری از کشورهای جهان قرار گرفته است. اگر سیاست ایران، صلح طلبانه و مسالمت آمیز نبود، آمریکا تا به حال موفق شده بود تمام کشورهای جهان را برضد ایران بسیج کند. با وجود تلاشهای گسترده، آمریکا برای تحریک کشورهای جهان برضد ایران، موفق نبوده است. هم اکنون کشورهای بیشماری معتقدند که ایران در آینده جایگاه خاصی خواهد داشت و آنچه اکنون انجام می‌دهد، چیزی جز بازسازی قدرت درونی نیست. همچنین ایران بر روی اصول اسلامی خود پافشاری می‌کند و مایل به چشم پوشی از این اصول نیست. من اگر چه مسیحی هستم، اما این اصول اسلامی را دوست دارم و هرگز از آنها دور نبوده‌ام. در حقیقت اسلام و مسیحیت، ادیان محبت و برادری هستند و با دیگران رفتاری انسانی دارند. اصول گرایی، مفهوم بازگشت به اصول دین را می‌رساند و این بلندترین قله‌ای است که انسان آرزو دارد به آن برسد. در نهایت، دین، بازدارنده‌ترین مانع و نیرومندترین محرك در راه اخلاق نیک و خداپسندانه است.

محمدعلی مهتدی: توضیحات دقیق دکتر دیب نشان می‌دهد که ایشان به رغم گرفتاری‌های دانشگاهی، مسائل منطقه را به دقت دنبال کرده‌اند. ضمن سپاسگزاری از شرکت کنندگان ارجمند بحث را در همین جا به پایان می‌رسانیم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی